

پژوهشهای جغرافیائی - شماره ۴۲، بهار ۱۳۸۱
صص ۳۹-۴۷

جهانی شدن، منطقه گرایی و دولت - ملت ها

دکتر حسن کامران - استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه تهران
دکتر یدالله کریمی پور - استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه تربیت معلم

پذیرش مقاله: ۸۱/۲/۱۰

چکیده

در حالیکه جهانی شدن و ابعاد مختلف آن، سیستم «وستفالی»^(۱) و حاکمیت های سنتی ناشی از آنرا به مبارزه فرا خوانده است؛ دولت - ملت ها تا کنون در برابر این پدیدار در حال گسترش، پناهگاه مستحکمی نیافته اند. در واقع شتاب و جهش جهانی شدن جدید، بزرگترین چالش را برای تداوم بقای این بازیگران قدیمی فراهم ساخته است. این در حالی است که منطقه گرایی جدید نیز به موازات این پدیدار، در حال شکل گرفتن است. گروهی بر این باورند که منطقه گرایی و جهانی شدن در یک راستا عمل می کنند و در واقع مکمل یکدیگرند و عده ای دیگر منطقه گرایی را آلترناتیو یا حتی آنتی تزی در برابر جهانی شدن می دانند. این پژوهش ضمن بررسی اجمالی این دو مفهوم، در صدد بر آمده است تا ارتباط این دو فرایند را مشخص نموده و بویژه نقش منطقه گرایی را در تعدیل اثرات جهانی شدن بر سیستم «وستفالی» روشن نماید.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، منطقه گرایی، دولت - ملت

مقدمه

به اغلب احتمال، اسم و واژه حاکم بر فضای جهانی در دو دهه اخیر که در واقع بیانگر ماهیت و جوهره این دوره می باشد، مقوله ای جز جهانی شدن نیست. جهانی شدن و بویژه بازتاب فرآیندهای گوناگون آن، تا آنجا که به دولت - ملت ها مرتبط است، پایداری مثبت تلقی نمی شود. علت روشن است؛ این پدیدار بطور اصولی پایه ای و مستمر، وظایف سنتی و شناخته شده دولت ها را مورد هجوم قرار داده و حتی بر اصلی ترین نقش دولت یعنی حق حاکمیت مطلق در محدوده جغرافیایی اعمال آن، دخالت ورزیده و آنرا تضعیف می کند.

چنانچه جهانی شدن به مفهوم گسترش تعاملات بین المللی در زمینه های تجارت، سرمایه گذاری و جابجایی های مردم، عقاید و پیامها نگریسته شود (هیرست و تامپسون، ۱۹۹۹، ص ۱۵)، و یا با آزاد سازی تجاری، سرمایه گذاری

بین‌المللی و فرهنگی مترادف فرض شود (ودوز، ۲۰۰۰، ص ۱۷۸)، یا مفهومی برابر همگرایی‌های اقتصادی در مقیاس جهانی تصور گردد، (ساندر، ۱۹۹۶، ص ۳۶) و یا به معنای زوال آشکار تفاوت‌های فرهنگی، غربی شدن، آمریکایی شدن و مدرن شدن (کنادر، ۱۹۹۹، ص ۳۰) به کار رود، در هر صورت بیشتر دولت - ملت‌ها را به مبارزه فراخوانده است. در واقع بزرگترین چالشی که دولت - ملت‌ها در دو دهه اخیر با آن مواجه شده‌اند، مفهوم جهانی شدن است؛ زیرا این پدیدار فرآیندی است که مقصدش پیوند دادن همه مردم جهان در جامعه واحد و فراگیر جهانی است (آلبرو، ۱۳۷۱، ص ۱۵۸). به هر حال در قبال پدیدار گسترش یا بنده جهانی شدن چه خوب یا بد، این پرسش اساسی قرار می‌گیرد که آیا راهی برای کنترل و به مهمیز کشیدنش وجود دارد؟! آیا هر یک از دولت - ملت‌ها به تنهایی قادر به پاسداری از هویت ملی، ارزشهای اساسی، پایه‌ای و تاریخی ملتشان در برابر هجوم مستمر آن هستند؟ این پژوهش در پی آن است تا ضمن شناسایی چگونگی روابط متقابل جهانی شدن و همگرایی‌های منطقه‌ای، نقش پدیدار اخیر را در تعدیل اثرات جهانی شدن بویژه بر سیستم «وستفالی» بررسی نماید.

روش بررسی

روش اصلی این پژوهش، تحلیلی - توصیفی بر پایه اطلاعات کتابخانه‌ای است و در بررسیها از آغاز تا نتیجه‌گیری، مراحل زیر را طی کرده است:

- ۱- شناسایی و گردآوری منابع کتابخانه‌ای؛
- ۲- مطالعه دقیق منابع و استخراج مطالب مهم و مؤثر در تحقیق از طریق فیش برداری؛
- ۳- تنظیم و جمع بندی اطلاعات گردآوری شده؛
- ۴- بررسی، تجزیه و تحلیل اطلاعات، نقد و تهیه گزارش نهایی.

چالش بزرگ: جهانی شدن و موجودیت دولت - ملت‌ها

طی دو دهه اخیر این پرسش که در فرایند جهانی شدن چه تغییری در جایگاه دولت - ملت‌ها بوجود خواهد آمد، ابعاد گسترده تری یافته است. فرض عام یا مورد پذیرش اکثریت اندیشه سازان در ارتباط با این پرسش آن است که جهانی شدن، همراه با تضعیف سیستم «وستفالی» و در نتیجه فرسایش حاکمیت‌های ملی است. در واقع فرایند جهانی شدن حتی پیش از صلح «وستفالی» (۱۶۴۸) که در آن اساس دولت - ملت‌ها پی‌ریزی شد (پالمر، رابرت روزول، ۱۳۴۹، ص ۱۲۷)، آغاز گشته بود. بدین معنا که در فاصله ۱۶۰۰ - ۱۴۵۰ میلادی که سالهای انقلاب درینانوردی، گشایش راه اقیانوس اطلس و تکوین انقلاب بازرگانی است، (همان، فصل سوم) خمیر مایه واقعی جهانی شدن مهیا شد. اما واقعیت آن است که از اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ قرن بیست میلادی، چنان تحولات عظیمی در جهان روی داد که زمینه کم رنگ شدن دیدگاه «قدرت محورانه دولت» را در سراسر جهان فراهم آورد.

تحولات تکنولوژیک و انقلاب ارتباطی و انفجار انفورماتیک، ورود کشورهای کمتر توسعه یافته به عرصه روابط بین‌المللی و پیامدهای متعدد فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، سه زمینه اصلی جهش برای پدیدار جهانی شدن بود. این تحولات کلی، خود زمینه ساز چندین تحول دیگر را مهیا ساخت؛ از جمله:

- ۱- بهبود در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات نظیر تلفن، ماهواره، اینترنت که تصمیم‌گیری سریع و سنجیده را

برای کسب سود بیشتر در ساختار جدید جهانی و فراتر از مرزهای ملی میسر ساخت (امان، ۱۹۹۴)؛

۲- بهبود در صنعت حمل و نقل که سبب کاهش اهمیت فاصله‌های جغرافیایی شد؛

۳- بهبود در تکنولوژی تولید و سازمانهای کار و کارگری که سبب ایجاد مجموعه‌های تولیدی شد. بدین ترتیب نیاز به کارگران ماهر در مراکز سنتی، جای خود را به کارگران غیر ماهر در کشورهای اقماری پیشین داد (هتتن، ۱۹۹۹)، و در مجموع به فرایند بین‌المللی شدن تولید کمک نمود؛

۴- تقسیم جدید بین‌المللی کار که از طریق این فرایند، اقتصاد محلی و ملی تحت تأثیر پدیدارهای جهانی قرار گرفت و زمینه‌ای برای به هم ریختگی و از هم پاشیده شدن نظم و چارچوب‌های قدیمی شد (میتلمن، ۱۹۹۴)؛

۵- شتاب‌گیری سریع مهاجرت از کشورهای جنوب به شمال (کاکس، ۱۹۹۶)؛

۶- و سرانجام وجود محیط رقابتی جدید که زمینه‌تکوین این فرایندها می‌باشد (همان)؛

به عقیده رابرت کاکس حاصل و نتیجه این دگرگونی‌ها، بین‌المللی شدن حکومت و دولت خواهد بود که بر اساس آن دولت‌های ملی به سازمانهای یک جهان واحد مبدل می‌شوند. هر چند دولت‌ها، روند استحاله فرهنگی که هویت‌های ملی آنها را به مبارزه فرا می‌خواند، در کانون توجه قرار داده و نسبت به کارکردهای آن بسیار حساس‌اند، اما گفته شده است که پدیداری به نام جهانی شدن تا حدود زیادی چند رویداد اقتصادی در مقیاس جهانی بوده است؛ یا حداقل این رویدادها در کاهش نقش سنتی دولت‌ها تأثیر عمیقی بر جای گذاشته‌اند و اغلب این حرکتها از سوی دولت‌های جنوب مورد حمایت بوده است:

۱- جهت‌گیری پر شتاب دولت‌های ملی به گسترش و همسازی با سرمایه‌های فرا ملی؛

۲- گسترش جغرافیایی نظام مبتنی بر بازار آزاد، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی؛

۳- تحقق دور تازه‌ای از انباشت سرمایه در مقیاس جهانی؛

۴- و بالاخره رشد انفجار آمیز شرکت‌های چند ملیتی غول پیکر در بیست و پنج سال اخیر و جریانهای عظیم سرمایه‌ای که از مرزهای ملی گذشته، در همه جا نفوذ کرده، (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۷۹) و بستری مناسب و با تغییر پذیری محدود برای پذیرش جهانی شدن را مهیا ساخته است.

اما به رغم آنکه جهانی شدن اقتصادی، بیش از جهانی شدن سیاسی و جهانی شدن فرهنگی و نهادها، مورد توجه دولت‌ها بوده است و به رغم آنکه گفته شده است که جهانی شدن و رشد اقتصادی مترادف یکدیگر می‌باشند (هتتن، ۱۹۹۵، ص ۳۸)، هنوز نه تنها قطبی شدن کم نشده، بلکه حتی از دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی بیشتر هم شده است؛ در عین حال شکاف طبقاتی بین شمال و جنوب افزایش یافته است. در واقع آثار اقتصادی جهانی شدن در مورد کشورهای کمتر توسعه یافته را هنوز باید در تئوری تقسیم بین‌المللی کار و سرمایه و یا حداکثر بر اساس اصل مزیت نسبی جهانی جستجو کرد. (هتتن، ۱۹۹۵)

اما تا آنجایی که به جهان سیاست و بویژه به نظام‌های سیاسی مربوط می‌شود، کار جهانی شدن به سرعت در حال گسترش است. گرایش قوی جهانی در جهت دموکرات کردن نظام‌های سیاسی بر اساس الگوهای غربی و آمریکایی، مهم‌ترین عارضه این رویکرد همه جانبه است. چنانکه برای نخستین بار در سال ۱۹۹۱ تعداد کشورهایی که دموکراسی با الگوی غربی را به عنوان رژیم سیاسی دولت پذیرفته‌اند، از کشورهایی که دارای نظام‌های سیاسی دیگری هستند، پیشی گرفت (هولم و اسکرنس، ۱۹۹۲)؛ این شتاب و حتی جهش در پذیرش رژیم سیاسی با الگوی غربی، موافق نظر

اندیشمندانی است که جهانی شدن را با غربی شدن^(۱) و آمریکایی شدن^(۲) یکی دانسته‌اند. این گروه معتقدند که حاصل جهانی شدن چیزی غیر از دست رفتن آشکار تفاوت‌های فرهنگی و گسترش فرهنگ غربی یا آمریکایی نیست (کنادر، ۱۹۹۹، ص ۳۰).

به هر حال، پذیرش این ایده که جهانی شدن مکانیزمی است که از طریق آن، ساختارهای اجتماعی مدرنیته با تخریب فرهنگ‌های کهن، هویت‌های محلی و ملی و نیز اقتصادهای محلی و سنتی را به جهان کمتر توسعه یافته تحمیل می‌کند، مشکل نیست. همچنین درک این مسئله که جهانی شدن در مقوله سیاست باعث شده است تا قدرتهای بزرگ تبدیل به مراجع فراملی شده و بدینوسیله، زمینه ساز تکوین مشکل کاملاً جدیدی تحت عنوان بحران دموکراسی بین‌المللی شوند نیز مشکل بنظر نمی‌رسد (آرشیوژی، ۱۹۹۵).

به هر حال دولت - ملت‌هایی که بنا به دلایل گوناگون از جمله تأکید بر حفظ هویت ملی و ارزش‌های پایه‌ای و تاریخی ملت‌هایشان، قصد مقابله و تعدیل این حرکت را دارند، حداقل در اشکال واحدی و عنصری یا به عبارت دیگر به تنهایی و جدا از واحدهای سیاسی دیگر، قادر به اعمال خواست و اراده خود نخواهد بود؛ زیرا:

۱- جهانی شدن، رویکردی همه جانبه است که از ابعاد فرهنگی و اجتماعی آغاز، و در نظام سیاسی گسترش یافته و به اقتصاد منتهی می‌شود؛ حامیان این روند علاوه بر زمینه‌ها و بسترهای یاد شده، آزانس‌های فراملی، مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول^(۳)، سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه^(۴)، شرکتهای غول پیکر چند ملیتی و دولت‌های آنگلساکسون هستند.

۲- شتاب جهشی و انقلاب‌های پیاپی در تکنولوژی ارتباطات و انفجار انفورماتیک، تمایلات رو به گسترش شهر و ندان به ادامه پذیرش مدرنیسم و خلأهای ایدئولوژیک جهانی، جایی را برای موفقیت استراتژی دیوارهای ملی باقی نمی‌گذارد. به عبارت دیگر، مرزها دیگر قادر به جلوگیری از ورود امواج و در نتیجه افکار و حتی سرمایه‌ها نخواهند بود.

۳- تمایل طبیعی دولت‌ها به شتاب بخشی نسبت به توسعه اقتصادی اجتماعی که بر اساس تقاضای ماهوی و در حال گسترش ملت‌هاست، اقتصادهای ملی را به سمت برون‌نگری هدایت کرده و دیدگاههای درون‌نگر را به حاشیه کشانده است. این فرایند، ناگزیر ضرورت تکوین و گسترش فرایند سرمایه‌گذاری خارجی را مطرح کرده است. سرمایه‌گذاری خارجی در قالب سرمایه‌گذاری مقیم و سرمایه‌گذاری سیال (مانند توریزم)، حلقه‌های ارتباطی نظام‌های سیاسی با نظام بین‌المللی متغیری هستند که بر اساس این منطق تنها در صورت آزاد شدن آنها و تحقق استعدادهای درونی‌شان می‌توان با جهان در حال تغییر همگام شد.

خلاصه این که جهانی شدن از یک سو کلیت سیستم «وستفالیای» را به معارضه فراخوانده و از سوی دیگر دولت‌ها خود زمینه، گسترش این پدیدار را مهیا ساخته‌اند. در این معارضه، شاید تنها امید دولت - ملت‌ها به بقا در صحنه سیاسی، مقوله منطقه گرایی باشد.

منطقه گرایی: آلتر ناتیو یا شتاب دهنده جهانی شدن

آیا جهانی شدن و منطقه گرایی همجنسند و یا متمایزند؟ ارتباط این دو فرایند چگونه است؟ مکمل یکدیگر

1- Westernization

2- Americannization

3- IMF

4- OECD

می‌باشند یا پدیده‌های متضادند؟ چگونگی پاسخ به این پرسشها به نوع تفسیر و تعبیر تئوریک و نیز روش‌های تحقیق تجربی پژوهشگر دارد و تنها فرضیه‌ها و بافته‌های ذهنی نمی‌توانند پاسخ درستی را برای این پرسشها مهیا سازند (هتن، ۱۹۹۹، ص ۱).

امروزه بسیاری از نواحی دنیا بصورتی روز افزون از الگوهای منطقه‌ای در عرصه‌های گوناگون سیاست و فرهنگ پیروی می‌کنند. در عین حال، همین نواحی بصورت دو پهلو و مبهم با پدیدار جهانی شدن سر و کار دارند. برخی حامی این پدیدارند و برخی به شدت با آن به مخالفت برخاسته‌اند. امروزه در تمام دنیا ^۵ دولت‌ها به تقسیم‌بندیهای جدید منطقه‌ای رسیده‌اند (همان).

حداقل به جهت نظری، منطقه‌گرایی متفاوت و حتی مغایر جهانی شدن است؛ زیرا جهانی شدن به همگنی و مشابه‌سازی جامعه جهانی می‌انديشد، در حالیکه منطقه‌گرایی با توجه به تفاوت‌های فرهنگی مناطق مختلف جهان شکل می‌گیرد و در مجموع سبب همگنی و یکنواختی فضاهاى منطقه‌ای شده و یا حداقل این هدف را در دستور کار قرار داده است. بنابه گفته «هتن»، حتی در سال ۱۹۵۷ و مدتها پیش از تکوین جهانی شدن جدید، «پلانی» پیش بینی نمود که حرکت جدید تشکیل مناطق و قطب‌های اقتصادی، تجاری، نظامی و سیاسی ممکن است سد راه روند جهانی شدن باشد (هتن، ۱۹۹۹، ص ۱۲).

باید در نظر داشت که منطقه‌گرایی سابقه ۶۰ ساله دارد، اما منطقه‌گرایی دهه ۸۰ تاکنون، تفاوت‌های آشکاری با منطقه‌گرایی دهه‌های پیشین دارد. هتن و بزورن پنج تفاوت بین این دو قایل شده‌اند (هتن، ۱۹۹۹):

۱- منطقه‌گرایی قدیم وابسته و پیوسته با نظم دو قطبی بود؛ در حالیکه منطقه‌گرایی جدید در شرایط چند قطبی شدن جهان مطرح شده است. بدین معنا که اصولاً چند قطبی شدن و منطقه‌گرایی دو روی یک سکه‌اند. به عبارت دیگر هر یک از مناطق و قدرتهای منطقه‌ای از استقلال و قدرت مانور بالایی برخوردارند؛

۲- سازمان حاکم بر همکاریهای منطقه‌ای دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ بر اساس نظم و خواست و دستورات از بالا به پایین دو ابر قدرت بود؛ در حالیکه تقسیم‌بندی جدید منطقه‌ای، بر اساس خواست واقعی دولت - کشورها و با در نظر گرفتن منافع ملی شان است؛

۳- همکاریهای اقتصادی در نظام قدیم منطقه‌گرایی، بسته بود. در حالیکه در منطقه‌گرایی نوین، این همکاری بسیار باز بوده و به خارج از مرزهای منطقه نیز کشیده می‌شود. هر چند رجحان‌ها و الویتهای منطقه‌ای نیز در فعالیتهای اقتصادی فرا منطقه‌ای هر یک از اعضا مد نظر قرار می‌گیرند؛

۴- در نظام منطقه‌ای و قطبی قدیم یکی از قطب‌ها به امنیت و دیگری به اقتصاد می‌پرداخت، در حالیکه امروزه این نوع طبقه‌بندیها و نظام‌های جدید، ابعاد امنیت، سیاست، اقتصاد، محیط زیست و ... با همدیگر مطرح می‌شوند؛

۵- در نظام جدید منطقه‌ای هر عضو یا واحد سیاسی مستقل (کشورها) در ساختار جهانی جایگاه ویژه خود را داراست، در عین حال دیگر اعضای منطقه‌ای او را مستقل از مجموعه منطقه نمی‌شناسند. در حالیکه در قطب‌بندیهای منطقه‌ای قدیمی، از سویی همکاری بین اعضاء ظاهری و قالبی بود و از سویی دیگر اعضاء قدرت مانور اندکی برای شناساندن جایگاه خود در ساختار جهانی داشتند.

تکوین و سپس اوج‌گیری منطقه‌گرایی جدید، در واقع از نیمه دهه ۸۰ مطرح شد. اما در پی ناکامی طرح‌های مرتبط با تأسیس نواحی و مناطق آزاد تجاری در جهان کمتر توسعه یافته و نیز تحرکات امید بخش اتحادیه اروپایی، این جهش

از دهه نود جان تازه ای گرفت. هر چند بنظر می رسد که دکترین کانتینمنت^(۱) که اساس آن تشویق، ترغیب و حتی ایجاد بلوکهای منطقه ای در شرق، جنوب شرق، جنوب و جنوب غرب آسیا و اروپای غربی برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم بود، در تکوین نطفه های اولیه این نوع نظام های منطقه ای تأثیر عمده ای داشت؛ بویژه آنکه تلاش بر آن بود که در کنار پیمان های دسته جمعی نظامی مانند سنتو، سیتو، ناتو و آنزوس و برای تقویت روح همکاری بین اعضا، بازوهای اقتصادی مانند آ.اس.آن^(۲) و آ.سی.دی^(۳) نیز شکل گیرند.

در این صورت، چنانچه فضای امنیتی حاکم بر دهه های ۵۰ تا ۸۰ که ریشه در نظام دو قطبی داشت، در تکوین منطقه گرایی به ایفای نقش پرداخت؛ چه استبعادی وجود دارد که فضای کنونی حاکم بر روابط بین المللی، مبتنی بر جهانی سازی، غربی سازی و امریکایی سازی، نتواند زمینه هایی برای منطقه گرایی جدید مهیا سازد؟ در این صورت باید دید که منطقه گرایی جدید در پی دستیابی به کدام هدف است.

اندیشه سازانی که منطقه گرایی جدید را پدیداری برای متوقف سازی یا کند سازی جهانی شدن تصور می کنند (روبرتسون، ۱۹۹۲)، یا کسانی که منطقه گرایی را استراتژی قابل لمسی برای توزیع قدرت، همپوشی های هویتی و تقسیم ثروت منطقه ای بحساب آورده اند و کسانی که منطقه گرایی جدید را مکمل جهانی شدن فرض کرده اند (هنتن، ۱۹۹۲)، با اشاره به تجارب منطقه گرایی جدید و به گمان خود برای دور شدن از ذهن گرایی بیش از حد، چند کارکرد را به عنوان شاهی بر ادعایشان طرح نموده اند:

۱- استحکام ارزشهای مشترک از طریق همپوشی هویت های ملی اعضای منطقه ای؛ این استراتژی در صورتی که عینیت یابد، می تواند در تعدیل تحمیل جهانی سازی فرهنگی مؤثر باشد، اما بدیهی است که پیش نیاز تکوین و استمرار نظام های منطقه ای، وجود نوعی تشابه فرهنگی - تمدنی بین واحدهای تشکیل دهنده است. در واقع تشکلهای منطقه ای برای آغاز به کار، نیاز به درجه و میزان معینی از همگنی فرهنگی دارند که می توان آنرا سنگ بنای فرهنگی - تمدنی نظام های منطقه ای محسوب نمود. حتی داشتن میراث مشترک و همگنی های فرهنگی در برخی مناطق، نتوانسته است زمینه همگرایی را مهیا سازد؛ چنانکه همگنی های فرهنگی در آسیای جنوبی، باعث جلوگیری از خصومت دامنه دار بین هشت عضو «سارک» نشده است. از سوی دیگر، یکنواختی و همگنی فرهنگی برخلاف همگنی های اقتصادی و حتی سیاسی، بسیار کند شکل می گیرد. در عین حال میزان و حد قرابتهای فرهنگی برای شروع منطقه گرایی مشخص نشده است؛

۲- کاهش خطر رویارویی های بین اعضا و دستیابی به امنیت منطقه ای در برابر تهدیدهای پیرامونی؛ در شمار نتایج ملموس تر منطقه گرایی بوده است. پس از کاهش و سپس تقریباً محو خطر تهدید روسیه در پی سقوط اتحاد جماهیر شوروی، فکر امنیت دسته جمعی ایالات متحده و اعضای قدرتمندتر ناتو، بتدریج جای خود را به امنیت منطقه ای داد. در واقع امنیت منطقه ای، واژه و جوهره ای است که از آن حتی برای تعریف تشکلهای منطقه ای نیز استفاده می شود. (بوزان، ۱۹۹۱). چنانکه بهترین نمونه آن در الگوی همکاری امنیتی مشترک اروپایی چه در خلال جنگ سرد و چه در شرایط کنونی مشاهده می شود. بدون تردید از هم پاشیدگی نظام جنگ سرد، زمینه مناسبی را برای تشکیل همکاریهای امنیتی در جهان بوجود آورده است. چنانکه می توان پیش بینی نمود که در آینده یک آ.اس.آن^(۴) بزرگتر که در برگیرنده هند و چین باشد، برای دفاع در قبال تهدید ایالات متحده شکل گیرد. همچنین هراس از شروع دور تازه ای

از رویارویی‌های هسته‌ای، می‌تواند زمینه مناسبی برای اتحاد دو کره باشد.

با نگاهی به حملات نظامی ایالات متحده به نقاط مختلف جهان از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۲ به روشنی تمرکز این هجوم‌ها بر مناطقی که هنوز فاقد ساختار مناسب برای همکاری‌های امنیتی‌اند، روشن می‌شود. گرانادا، پاناما، عراق، سومالی، یوگسلاوی و افغانستان که در این مدت مورد حمله نظامی ایالات متحده بوده‌اند، در بخش‌هایی از جهان واقع شده‌اند که دولت‌های این مناطق از داشتن سازمان و تشکیلی برای همکاری‌های امنیتی و دفاعی منطقه‌ای محرومند. این در حالی است که ایالات متحده به رغم تهدیدهای مکرر کره شمالی، بدلیل خطر رویارویی با چین، حاضر به عینیت بخشیدن به تهدیدات خود نبوده است. از سوی دیگر در همین مدت، اروپا، آسیای جنوبشرقی و آسیای شرقی که از هماهنگی و اتحاد امنیتی متناسبی برخوردارند، کمترین تعارضات فی‌مابین را نسبت به دیگر مناطق جهانی تجربه کرده‌اند.

۳- ساختارهای مناسب برای دستیابی به امنیت مشترک اگرچه یک پیش شرط اساسی برای منطقه‌گرایی است، اما سازگاری سیاست‌های اقتصادی دولت‌های واقع در یک منطقه، بستری برای استمرار اتحاد‌های امنیتی - دفاعی است. تشکلهای اقتصادی منطقه‌ای بنحو بارزی در پی توزیع منطقی ثروت و همگن سازی اقتصادی اعضاء هستند. اتحاد دولت‌های واقع در یک منطقه جغرافیایی در یک بازار مشترک، مشخص‌ترین حالت از این نوع همکاریها است. از سوی دیگر، هماهنگ شدن سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها، خود به خود راه را به سمت ایجاد اتحاد همه جانبه منطقه‌ای هموار می‌سازد. در عین حال انتظار می‌رود که این اتحادیه‌های اقتصادی در قبال بحران‌های اقتصادی بین‌المللی دچار خسارت‌های کمتر شوند و یا حداقل به سرعت بتوانند جراحات‌های وارده را ترمیم نمایند. در عین حال توزیع منطقی ثروتها در گسترش تبادلات تجاری منطقه‌ای و در نتیجه، همگن سازی درآمدها کارکرد شناخته شده‌ای دارد.

اما دستیابی به ساختار کار آمد اقتصاد منطقه‌ای، مشابه بازار مشترک اروپایی یا «آسه آن» که نمونه‌های موفقش شمار می‌آیند، برای بقیه مناطق جهان سهل نیست. تاریخ تحولات اقتصادی ثابت کرده است در نواحی آزاد تجاری که در آنها کشورهای نابرابر به لحاظ سطح توسعه مشارکت دارند، بطور منظم تنش‌زایی هویدا خواهد شد که می‌تواند به برهم خوردن سازمان منطقه‌ای، منجر شود. در عین حال، با وجود تمایل دولت‌ها به ایجاد تشکلهای اقتصادی منطقه‌ای، بدینی دولت‌های منطقه‌ای نسبت به مقاصد یکدیگر و نیز برتری طلبی قدرتهای منطقه‌ای، امکان تکوین این تشکلهای در برخی مناطق ضعیف است. وضعیت موجود در آسیای جنوبی و نقش هند در این منطقه، مثال بارزی در این مورد است. اگر منطقه‌گرایی تا حدود زیادی در ایجاد امنیت منطقه‌ای و کاهش تعارض‌های درونی و نیز گسترش همکاریهای اقتصادی و توزیع ثروت بین اعضاء مؤثر بوده است، در عوض این پدیده تاکنون توانسته سدی در برابر روند گسترش جهانی الگوهای غربی - آمریکایی دموکراسی ایجاد نماید. سرعت پذیرش این الگو در دهه ۹۰ تاکنون به حدی است که کمتر کشوری قادر به مقابله با آن بوده است. در واقع تقاضاهای مردمی در آسیای جنوبشرقی، جنوبی، جنوبغربی، آسیای مرکزی، قفقاز و آفریقای شمال صحرا و ... برای دموکراتیزه شدن دولت‌ها، در حال اوج‌گیری است.

نتیجه‌گیری

از آغاز قرن بیست و یکم و هزاره سوم، موجودیت و یا حداقل هویت حکومت‌های ملی از دو سو تحت فشار قرار گرفته است؛ از برون، پدیدار جهانی شدن با تأکید بر جهانی بدون مرز قصد تقسیم حاکمیت‌های دولت‌های ملی را دارد، و از دورن نیز جنبش‌های ملی‌گرا با هدف استقلال طلبی و تجزیه طلبی قصد کوچک کردن هر چه بیشتر قلمرو تحت

حاکمیت حکومت‌های ملی را دارند. حتی خطر تهدید پدیدار دوم برای دولت‌ها ملموس‌تر از پدیدار جهانی شدن است. چنانکه تا سال ۱۹۹۰ بیش از ۸۰۰ جنبش ملی‌گرا، دولت‌های ملی را به مبارزه دعوت کرده بودند (فالک، ۱۹۹۲، ص ۲۰۲)؛ این در حالی است که بنا به محاسبه «کانر»، تا سال ۱۹۹۳ تنها ۱۵ کشور ملی به معنای واقعی در جهان وجود داشته است (کانر، ۱۹۹۳، ص ۳۷۴).

در این حال، منطقه گرایی با کارکردی دوگانه و اهدافی نه چندان شفاف وارد این عرصه شده است. منطقه گرایی از یک سو با تشویق همکاریهای سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی بین کشورهای عضو در صدد بالا بردن قدرت مصون سازی منطقه‌ای و کاهش ظرفیت آسیب پذیری مناطق در برابر جهانی سازی است. اما از اینکه منطقه گرایی را مهیا می‌سازد، مورد انتقاد قرار گرفته است. همچنین از آنجا که منطقه گرایی هویت و حتی موجودیت خود را بطور معمول از یک جامعه و قدرت غالب منطقه‌ای می‌گیرد، تهدید دیگری برای حکومت‌های ملی محسوب شده است. با وجود این، در شرایط موجود منطقه گرایی در صورت سازماندهی مناسب و هدایت دقیق، چند قابلیت بارز برای هدایت کم عارضه تغییر سیستم «وستفالی» و «فراوستفالی» را داراست:

- ۱- با توجه به اینکه گمان قوی مؤید آن است که حاکمیت دولت‌ها در حال فرسایش است و دولت‌ها به تنهایی قادر به تأمین امنیت نیستند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۷۹، ص ۱۵). منطقه گرایی و پیش از آن اعتماد سازی جمعی و منطقه‌ای، می‌تواند با استفاده از توانمندیهای منطقه‌ای برای حفظ حاکمیت اعضا، بستر ممتازی را مهیا سازد؛
- ۲- با ارتقای سطح همکاریهای همه جانبه منطقه‌ای، قدرت مانور جنبش‌های قوم‌گرا می‌بایست کاهش یافته و تحت کنترل قرار گیرد. دلیل آن روشن است؛ سیاست‌های حمایتی جهانی از این جنبش‌ها بیشتر از طریق همسایگان عینیت می‌یابد که در صورت تفاهم‌های امنیتی، جنبش‌های ملی‌گرا پناهگاههای مناسب خود را از دست خواهند داد؛
- ۳- منطقه گرایی با افزایش تعامل‌های تجاری، اقتصادی و فنی بین اعضا و در نهایت تبدیل کردن منطقه به بلوک اقتصادی، بستر توسعه هماهنگ و توزیع ثروت فیما بین را مهیا می‌سازد. این روند می‌تواند بستر مناسبی را برای تحکیم قدرت حکومت‌های ملی فراهم آورد؛
- ۴- منطقه گرایی در عین حال ضریب آسیب‌پذیری امنیتی هر یک از اعضا را در برابر تهدیدهای بیرونی از جمله تهدید قدرتهای جهانی و فرامنطقه‌ای بشدت کاهش دهد.

منابع و مآخذ

- ۱- آلبرو، مارتین (۱۳۷۹)؛ جهانی شدن، کشورهای در حال توسعه و ایران؛ سید محمد رضا سید نورانی، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۵۶-۱۵۵، ص ۱۵۸.
- ۲- پالمر، رابرت روزول؛ تاریخ جهان نو؛ ابوالقاسم طاهری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۹.
- ۳- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛ گزارش‌های تحلیلی، شماره مسلسل ۵۶۸۹، گد موضوعی ۱۴۰، معاونت پژوهشی، تهران، آذر ماه ۱۳۷۹.
- 4- Archibugi, D. and Held (1995) *cosmopolitan Democracy, An agenda for a New world order* (Cambridge: policy press).
- 5- Buzan, B. (1991) *People, states and fear: An Agenda for international security studies in the post-cold war Era* (Hertfordshire: Havvester wheatsheat).
- 6- Cox, R.W. with T.J. Sinclair (1996) *Approaches to world order* (Cambridge university press).
- 7- Connor, W. (1993) 'Africa and the world Economy', *African studies Review* (14), P.347.
- 8- Falk, R. (1992) *Explorations at the Edge of time* (Philadelphia: temple press), P.202.
- 9- Hettne, B. (1995) *Development theory and the three worlds. towards an international political Economy of Development* (London: Longman).
- 10- Hettne, B. (1999) *Globalization and the new Regionalism: the second Great transformation* (London: Macmillan press Ltd), P.38
- 11- Hirst P. and Thompson (1996) *Globalization in Question. the international Economy and the possibilities of Governance* (Cambridge: Polity press), P.15.
- 12- Holm, H.H. and G. Sorensen (1992) 'A new world order: the withering away of Anarchy and the triumph of individualism? Consequences for IR theory?' *IPRA General conference, Kyoto 1992*.
- 13- Knauder Stefanie 1999 "Globalization. urban progress, urban" *Problems. Rural Disadvantages: Evidence from Mozambique*: Ashgate publishing company, P.30.
- 14- Mittelman, J.H. (1994) 'Global Restructuring of production and Migration'. in Y. Sakamoto, (ed). *1 (1994) Global transformation* (Tokyo: United Nations University Press).
- 15- Oman, C. (1994) *Globalization and Regionalization: the challenge for Relevance for Developing countries* (Paris: Development center of the OECD).
- 16- Robertson, R (1992) *Globalization: social theory and Global culture* (London: Sage).
- 17- Sander, H. (1996) *Multilateralism, regionalism and Globalization*, Routledge, P.36.
- 18- Woods, Ngaire (2000): *the political Economy of Globalization*, Macmillan press Ltd, P.178.